

فلسفه اشراق

نور و ظلمت

الله نور و السموات و الارض

اساس فلسفه اشراق و مشرق نور و ظلمت است و همان اندازه که در فلسفه مشاء کلمه وجود و ماهیت بچشم میخورد در فلسفه اشراق کلمه نور و ظلمت دیده میشود. بحث در اینکه فلسفه اشراق اصالت ایرانی دارد یا نه و آیا منشأ آن همان فلسفه افلاطون یا نوافلاطونیان است بحثی زائد و بیهوده است زیرا در هر حال سرزمینی که دارای تمدن درخشان بسیار کهن و نظامات و مقررات اداری و اجتماعی بس عمیق بوده است فلسفه خاصی موافق با روح شرقی خود داشته است. ادبیات کهن و عادات و رسوم خاص ایرانی پرست از افکار عالی و جنبه های فلسفی و اخلاقی و اجتماعی.

پس از غلبه اعراب بر این سرزمین و پذیرش دین اسلام بوسیله ایرانیان علما و دانشمندان ایرانی متوجه مباحث دینی موافق با نظامات اسلامی شده و ادبیات و رسوم و فلسفه نیاکان خود را رها کردند و مدت چند قرن اشتغالات خود را بشرح و تفسیر و جرح و تعدیل فلسفه یونان قرار دادند و در این راه پیشرفتهای شایانی نمودند این دانشمندان تحت تاثیر دین اسلام از طرفی و تشویق و ترغیب خلفای عباسی از طرفی دیگر بر آن شدند که مسائل دینی و تفسیر و فقه و اصول اسلامی را با استدالات منطقی و فلسفی یونان تلفیق داده و نوعی فلسفه خاص که فلسفه اسلامی باشد بوجود آورند منطوق ارسطو و فلسفه یونان را تنها راه برای رسیدن بحقیقت دین بشمارند و خروج از آن را در حکم کفر و زندقه بحساب آورند این یکی از عللی است که موجب برکنار ماندن فلسفه ایرانی و فراموش شدن میراث دانشمندان بزرگ ایران زمین شده است مضاف بر آنکه اعراب بعلم سیاسی با ایرانیان بچشم حقارت نگاه کرده و اصرار خاص داشتند که آثار تمدن و ادبیات ایران را کوچک و ناچیز نشان دهند.

پس از زوال قدرت خلفای بنی امیه از گوشه و کنار ایران مردان وطن پرست و دانشمندانی پیدا شدند که در راه احیاء مجدد و عظمت تمدن ایران و ادبیات آن مجاهدت و کوشش های فراوان مبذول داشته و مجامع و محافل تشکیل دهنده هر اندازه قدرت خلافت اسلامی رو به ضعف نهاد و تسلط آنها بر کشور ایران کمتر شد تمدن و ادبیات و فلسفه ایرانی مجدداً نمودارتر گردید و پیروان احیاء آن رو بفرونی گذارد و این جز آنست که دانشمندان ایرانی در موقعی که اعراب کمال تسلط را بر ایران داشتند بازم علم و ادب و فرهنگ عرب و اسلام را با اطلاعات عمیق و وسیعی که داشتند در دست گرفته و مطابق ذوق و میل خود تفسیر و تبیین کردند و روح تمدن و فرهنگ ایران را در آن دمیده و جلوه خاصی بدان دادند چه بسیار از مسائل فلسفی و کلامی و ادبی و اخلاقی اسلام و عرب است که بنحو محسوسی متأثر از فلسفه و فرهنگ

ایران شده است نظامات اجتماعی واداری وکشورداری وقانون ورسوم و عادات عرب بنحو شکفت آوری تحت تاثیر فرهنگ وتمدن ایران قرار گرفت وبعضا عین قواعد ومقررات معمول در تمدن ایران بمانم اسلام نقل گردید .

از قرن سوم هجری با این طرف طرفداران احیاء میراث آباء واجدادی افزون شد و بسیاری از دانشمندان و شعراء ونویسندگان آثار علمی خود را نمودار کامل تمدن وآداب ایرانی قرار دادند معدلك در ائربلیغات اعراب وبرخی از علماء جاه طلب و حکام ستمگر این گونه اشخاص مورد طعن ولعن و زجر وشکنجه قرار می گرفتند .

دراوائل قرن ششم شخصی بنام شهاب الدین سهروردی یکی از فلاسفه ونوابخ ایران بر آن شد که در مقابل فلسفه یونان که تنها فلسفه عصر بود بزنده کردن میراث آباء واجدادی پرداخته وآثار ادبی وفلسفی و اخلاقی ایران زمین را بصورت مدون در آورد وبدین جهت مورد خشم وغضب حکام وعلماء عصر خود واقع گردید وبانهاء مختلف وی را مورد آزار واذیت قرار دادند وبکفر وزندقه متهمش کردند وسرانجام با توطئه های قبلی وسایتهای پی در پی موجبات قتل وی را فراهم کردند نا گفته نماند که تبلیغات بسیاری از طرف علماء اسلامی و حکام وامراء وخلفاء در جهت تخطئه مذهب زردشت وفلسفه ایرانی شده بود بطوریکه تمدن ایران قدیم را مظهر شرک وبت پرستی وفساد نمودند در حال که حقیقت امر جز این بود .

در هر حال شیخ شهاب الدین با تسلط کاملی که بر فلسفه اسلامی داشت و با روح وطن پرستی که بارت برده بود مصمم شد فلسفه بنام ای اشراق که حاوی مسائل مذهبی و اخلاقی زردشتی و ایران باشد بوجود آورد و در این راه از روش وسبک فلسفه اسلامی ومباحث ونصول واصطلاحات آنها استفاده کرده است وبا آنکه نمیتوان گفت فلسفه شیخ اشراق بتمام معنی وبطور کامل نمودار فلسفه ایران است معدلك اساس کار خود را بر روح افکار و اخلاق وفلسفه ایران قدیم قرار داده است و گذشته از تعصبی که در این راه بتخرج داده است خدمت مهمی بفلسفه ایران کرده است وی با استفاده از عرفان اسلامی وهندی وآراء افلاطون وافلاطونیان حدیث ومذهب مزدائی وفلسفه هرمسی راه جدیدی به فلاسفه اسلامی که اغلب ایرانی بودند نمود و روح ذوقی فلسفی ایران زمین را آشکار کرد بطوریکه فلاسفه دیگری مانند صدرا و جز آن پیداشدند که در بنای کار خود از فلسفه اشراق استفاده بسیار کردند. در مورد استاد شیخ شهاب الدین از افکار هرمسی استاد محترم آقای دکتر سید حسین نصر ضمن مقاله عالمانه که در تحت عنوان (هرمس ونوشته های هرمسی در جهان اسلامی) نوشته اند شرح مفصلی در این مورد نگاشته و گوینده: نکته های دیگری که از افکار هرمسی که مخصوصا در حکمت اشراقی نفوذ داشته واز قرن ششم به بعد در کتب بسیاری از حکمای این مکتب دیده میشود اعتقاد بیک هادی آسمانی است که انسان را در وصال بحقیقت یاری میکند وبالاخره سالک با او متحد میگردد. ودر این مورد شواهد وامثالی مستند آورده است که استفاده شیخ را از مکتب هرمسی مدلل میدارد (رجوع شود بمجله ادبیات شماره دوم سال دهم).

مساله نور وظلمت که در مذهب ثنویت دیده میشود. جنبه عمیق تاریخی وفلسفی دارد.

بطوریکه مشهور ومدون است ایرانیان قدیم نور را مظهر خیر وظلمت را نمودار شرمیدانستند وبعبارت دیگر نور را خدای خیر وظلمت را خدای شر پنداشته اند و گفته اند نور خلیفه وجانشین

خدا است و باید او را پرستش کرد تا درهای نعمت و رحمت الهی بر وی بندگان باز شود.

شیخ شهاب الدین در مقدمه کتاب خود حکمت اشراق گوید: بسیاری از برادران و هموطنان ایرانی از من خواستند که حکمتی برشته تعریف در آورم که نمودار و منعکس کننده افکار و عقاید آباء و اجدادی باشد و آن حکمت اشراق است یعنی حکمتی که مبتنی بر اشراق و کشف و شهود و یا حکمتی که میراث شرق یعنی ایران زمین باشد وی گوید: هر دو تعبیر یکی است زیرا حکمت ایرانیان قدیم کشفی و ذوقی بوده است و بدین جهت حکمت اشراق گفته اند زیرا اشراق یعنی ظهور انوار عقلیه و لمعان و فیضان آن بر نفوس مجرد و اصولاً فارسیان در حکمت پیرو ذوق و کشف بوده اند و بعضی از قداماء فلاسفه یونان هم از این مکتب پیروی کرده اند و وی سپس گوید: قاعده اشراق در نور و ظلمت که سه طریقۀ حکماء عالیقدر ایرانی مانند جاماسب بوده است مبتنی بر رمز و اشاره و کنایه است زیرا دانشمندان مزبور نور را رمزی از وجود و ظلمت را رمزی از امکان میدانسته اند نور قائم مقام واجب الوجود در فلسفۀ مشاء است و ظلمت قائم مقام ممکن است و چنین نیست که فلاسفۀ عالیقدر ایرانی مبدأ اول را دو دانسته باشند و عقیده به نور و ظلمت موجب ثوی مذهب بودن نیست چنانکه عقیده بوجود و ماهیت و یا اعتقاد بوجود و عدم و واجب و ممکن و چنانکه اعتقاد بوجوب و ممکن و وجود و ماهیت با اعتقاد بخدای واحد منافاتی ندارد. و چنانکه مشائیان از وجود تعبیر بخیر کرده اند و گوینده وجود خیر محض است و عدم شر محض و از ماهیت که جنبه عدمی است تعبیر به شر کرده اند حکماء ایران از نور و ظلمت همین معانی را خواسته اند و چنانکه مذهب وحدت وجود در فلسفه و عرفان بدین معنی است که در جهان یک وجود است و آن وجود مراتب و اواجبی دارد که ماهیات و اشیاء مختلف را تشکیل میدهند آنان نیز در مورد نور و ظلمت همین معنی را گویند. نهایت در فلسفۀ یونان روش بحث و استدلال رعایت شده است در فلسفۀ اشراق روش کشف و شهود. و بنابراین باید بطور قطع نظر داد که تصوف ایرانی نه تنها اصالت داشته است بلکه در تصوف اسلامی و جز آن نفوذی کرده است.

شیخ اشراق در مورد مذهب مانی که ثنویت را اساس پرستش قرار داده است گوید: مانی ظاهر مسئله و قاعده نور و ظلمت را گرفته است و بدون تعمق و تفکر در حقیقت امر چنین پنداشته است که نور و ظلمت هر دو اصل اند در حالی که بسیار در اشتباه بوده است و اصولاً مذهب مانی ترکیبی از مذهب تثلیث مسیح و عقاید و از بابلی است که با گرفتن مسأله نور و ظلمت خواسته است بدان رنگ ایرانی بدهد و مردم را بفریبد شیخ شهاب الدین گوید:

مانی مردی نصرانی بود که از فلسفۀ اشراق و اساس فکر ایرانی و حکمت ذوقی اطلاع کافی نداشت و با فکر تثلیث خود کار میکرد. و بدین جهت دینی ساخت و مدعی شد که حکماء ایرانی دو گانه پرست بودند در حالی که وجود حقیقی و منشأ کل را نور میدانستند و بس و آتش راهم در روی زمین جانشین نور الهی دانسته اند و خلیفه خدا بحساب میآوردند و بدین جهت آن را پرستش میکردند یعنی از جهت مظهریت. وی شرح مفصلی در مورد حکماء و اقسام حکمت بیان داشته گوید:

بهترین حکمت آن باشد که از راه کشف و شهود بدست آید نه از راه بحث و استدلال چرا

که استدلال مبتنی بر مقدماتی است و مقدمات مبتنی بر اموری است که سرانجام بحس می‌رسد و حس خطا کند .

از بررسی و مطالعه و دقت در تالیفات شیخ اشراق این مطلب بدست می‌آید که وی بطور قطع از روح و حقیقت فلسفه ایرانی اطلاع کافی داشته و بر موز و اصطلاحات آنها واقف کامل داشته است .

در ادبیات مزده یسنا تالیف استاد دانشمند جناب آقای پورداد در زیر عنوان **فریاخره** آمده است .

خلاصه و جوهر آتش در اوستا موسوم است به خوارنگه که در فارسی خره یا فر گوئیم . آن عبارت از فروغ یا شکوه و بزرگی و اقتدار مخصوصی است که از اهورمزدا به پیغمبر یا پادشاه بخشیده میشود . (السلطان ظل اله) .

در ادبیات ما از فرکیان و فرآریائی سخن رفته است شیخ اشراق در این مورد گوید :
والاضواء المینویة ای الروحانية كما اخبیر به الحکیم الفاضل والامام الکامل زرادشت الاذربایجانی فی کتاب الزند حیث قال العالم ینقسم بقسمین مینوی هو العالم النورانی والروحانی و کئی هو العالم الظلمات الجسمانی و لان النور الفاضل من العالم النوری علی - الانفس الفاضلة الذی يعطى الثابید والرأى و به یستضئى النفس و بشرق اتم من اشراق الشمس و یرسم بالفتلویه خره و علی ما قال زرادشت **خره نور یسطع** من ذات الله و به یرأس الخلق بعضهم علی بعض و یتسکن کل واحد من عمل و صناعته و بمعونته و ما یخص بالملوک الافاضل منهم یرسم **کیان خره والرأى** .

آذرایزد در اوستا غالباً پسر اهورامزدا خوانده شده است از این تعبیر خواسته اند علو مقام او را برسانند چنانکه سفندارمذ که فرشته موکل زمین است نظر بفائده آن دختر اهورامزدا نامیده اند .

و این همان تعبیر شیخ شهاب الدین است که گوید آتش در زمین مظهر و خلیفه خداست . که آتش کل یا نور محض و بقول شیخ اشراق نور الانوار و نور اعظم و اعلی است روح عزیزی که در انسان است نیز آتش نامیده شد است .

در مورد ملائکه مقربین یا نفوس و عقول طولیه و در اصلاح شیخ اشراق انوار در ادبیات و فلسفه ایران **امشاسپندان** (فرشته گان) آمده است که شیخ اشراق از بعضی آنها تعبیر به رب النوع کرده است و معادل مثل افلاطونی قرار داده است و در لسان ثرع اسلامی ملائکه مؤکله گفته شده است البته این تعبیری است که فلاسفه مانند اخوان و صدرالدین کرده اند .

هفت امشاسپندان عبارتند از

هرمز . بهمن . اردیبهشت . شهریور . سفندارمذ . خرداد . امرداد . اینها واسطه خدا و بندگانتند .

و هر یک از صفات و اسماء الهه ملکیتی است موکل و فرشته ای است نگهبان جنس بشر در ادبیات مزده یسنا بدان ترتیب که استاد پورداد ترجمه کرده اند صفات و اسماء بی شماری بر خدا معتقد بوده اند از جمله اسماء او آفریننده . حافظ . مقدس . خرد مقدس . پیشوا . اهورمزدا . بسیار بینا . (سمیع) . دوربین . (بصیر) . شهریار دادگر .

. . . . و این همان اسماء و صفاتی است که تجلی بخش تصوف و عرفان شرقی و اسلامی شده است .

در فلسفه اشراق بحث از ارباب انواع بطور تفصیل شده است و شیخ شهاب الدین سعی کرده است فکر افلاطون و پیروان وی را در مورد مثل و ارباب انواع ماخوذ از فلسفه شرق بناند از فر و هر ها تعبیر با ارواح عرضیه و گاه ارواح حیثیتی و گاه ارواح مجردة شده است اهورا مزدا نورالانوار نامیده شده است قائل به عقول مفارقه طولیه و عرضیه و ارباب انواع شده است از عقل فعال (سپنت مینو) . یا عقل مقدس و جبرئیل که واسطه میان خدا و بندگان است نام برده شده است .

شیخ سعی و کوشش وافر بخرج داده است که هر یک از اصطلاحات و مسائل فلسفه معمول عصر خود را بایکی از اصطلاحات موجود در فلسفه و ادبیات ایران تطبیق دهد و در این مورد البته راه تعصب را پیموده است و از خطا و اشتباه مصون نمانده است .

وی قبل از شروع در مسائل اساسی فلسفه خود وجوه اختلاف فلسفه اشراق و برخی از مشائیان را بر شمرده است و از جمله در فلسفه اشراق وجود را يك امر رابطی دانسته است و گوید وجود همان نسبت و روابط اشیاء است و نه تنها يك امر اصیل نیست بلکه اصولا بجز معنی را بطی چیزی دیگر نیست بنام وجود

۱- در مورد معرفت مشائیان گویند:

معرفت کامل حاصل نمیشود زیرا معرفت به کنه مستلزم معرفت و تشخیص فصول و لوازم و آثار وجودی اشیاء است و تمیز و امتیاز و فصول اشیاء از یکدیگر در نهایت اشکال و بلکه مجال است شیخ اشراق گوید :

معرفت احاطه و اشراق نفس است به کنه اشیاء و ربطی با امتیاز و تشخیص فصول و ذاتیات ندارد و این ممکن است نهایت از راه کشف و شهود و ذوق و دریافت نه استدلال

۲- اشراقیان برخلاف مشائیان که جسم را مرکب از ماده و صورت میدانند گویند :
جسم عبارت از همان مقدار قابل امتدادات سه گانه است و بسیط است نه مرکب از ماده و صورت

۳- هیولای عالم عنصری یعنی عالم جسمانی عبارت از جسم بسیط است که همان مقدار قائم بنفس باشد

۳- در جواهر شدت و ضعف وجود ندارد و شدت و ضعف مخصوص اعراض است

۵- اجسام مرکب از جواهر فرد نمی باشند .

۶- خلاء باطل است

۷- مثل افلاطونی را تأیید میکند و گوید مثل همان صور نوریه قائم بذاتند

۸- مفارقات دارای استعداداند یعنی استعداد کمال دارند و چنین نیست که کلیه

حالات ممکنه در آنها بالفعل حاصل باشد چنانکه مشائیان گویند.

۹- پیوند دادن مثل افلاطونی و رب النوعهای مزدائی

بعضی از اصطلاحات خاص فلسفه اشراق

- نور : وجوب . وجود . ظلمت : ممکن . ماهیت .
 هیأت : عرض . دلالت بالقصد : دلالت مطابقه .
 دلالت تطفل : دلالت الزام دلالت حیطة : دلالت تضمن
 حقیقه : ماهیت - قضیه المحیطه : قضیه کلیه
 شاخصه : جزیئی . جزیئی حقیقی - عام المتساوی : منوطی
 متفاوت : مشکک عام : کلی .
 حقیقه جسمیه - مرکبات مادی . اجسام
 حاصره الکلیه - محصوره کلیه
 مستفرقه : کلیه - شواخص : قضایای شخصیته
 سیاق : شکل : سیاق الاتم : شکل اول
 سیاق البعید : شکل چهارم - صیاصی : ابدان . هیاکل
 جوهر غاسق - جوهر مظلم میت . بی روح .
 شواغل البرزخیه - علائق جسمیه
 قواهر القدسیین - عقول مفارقه .
 طلسمات . اصنام : انواع جسمیه . اجسام . هر نوعی
 ظلمات : جسمانیات . اجسام .
 سبع شداد : کواکب سبعة سیاره .
 اخوان التجرید : کاملین در حکمت علمی و عملی .
 ابناء الطلسمات : ابناء دنیا .
 اخوان البصیره - حکماء و عرفا .
 برازخ بسیطه - عناصر هر یک در حال بساطت .
 مدبرات برازخ علویه : نفوس فلکیه و کوكبیه
 انوار متصرفه : نفوس انسانیه و فلکیه .
 برزخ ثاقب : عنصر بسیط . هیأت الظاهره : کیفیات محسوسه .
 جبرئیل : رب النوع نفس ناطقه .
 انوار اسفهدیه : نفوس ناطقه .
 متصرفات : نفوس ناطقه متصرفه در ابدان
 عالم الطواهر : عام عقول
 الامور القدسیه : انوار مجردة عقلیه .
 قواهر الکلیه الطولیه : عقول طولیه .
 د : عقول عرضیه . برازخ عالیه : افلاک و کواکب
 برازخ خاضعه : عناصر . اجسام ارضی
 انواع متکافئه : ارباب انواع . انواعی که هیچ یک علت دیگر نمی باشند

علائق الطلسمات - علائق جسمانی
 نورسائح : نورعارض برمدبرات از نور الانوار و نور فائض از عالی بر سافل
 عالم اتفاقات : عالم عناصر . - قواهر اعلون : عقول طولیه .
 عالم ظلمات و برازخ : عالم اجسام و افلاك .
 برازخ فلکیه : افلاك . برازخ عنصریه - عناصر .
 ذوات الاصنام: ارباب انواع صاحب صنم اند
 خرداد: رب النوع آب - مرداد - رب النوع اشجار .
 اردی بهشت : رب النوع نار .
 نور قاهر : عقل . قواهر نازله - انوار سافله
 صنم برزخی: جسم سلطان الانوار المدبره : خورشید .
 هورخش - آفتاب
 طلسم شهر یور : نام بزرگترین انوار طبقه عرضیه .
 مدبرات علویه - نفوس فلکیه
 انوار مجردة مدبره انسانی - عقول و نفوس انسانی
 انوار مدبره: نفوس کلمیه انوار طولیه : عقول طولیه
 انوار عرضه : عقول عرضیه - ارباب الطلسمات : ارباب انواع .
 اصحاب الطلسمات - ارباب انواع .
 انوار مدیره - گاه کواکب سمعه سیارات گوید .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی